

نشریه ادبیات پایداری

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال دوم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۹

سال دوم، شماره چهارم، بهار ۱۳۹۰

جلوه های پایداری در شعر ابوالقاسم شائبی* (علمی- پژوهشی)

دکتر عبدالعلی آل بویه لنگرودی

استادیار دانشگاه بین المللی امام خمینی(ره) قزوین

چکیده

ابوالقاسم شائبی، شاعر انقلابی و دردمند تونسسی، از پیشگامان شعر معاصر عربی به شمار می رود. وی با احساس غنی شاعرانه و قدرت بیان خود توانست مفاهیم والا و مضامین ژرف و جاودانه انسانی را در شعر خویش بیافریند. شعرهای او نمونه و الائی از ادبیات پایداری است، زیرا او بیشتر از آن که نگران سرنوشت و آینده خویش باشد، قلبش برای آینده ملت و مردم کشورش می تپد، او می خواهد بر ستمگران بشورد و قلم تنها سلاحی است که در دست دارد، لذا خواسته های درونی خود را با زبان شعر بیان می دارد. شعر «ارادة الحياة» او که یکی از بهترین نمونه های شعر پایداری است، شهرت جهانی یافته و الهام بخش ملت های مستضعف و ستم کشیده در جهان است.

زندگی در شعر او به معنای آگاهی و بیداری اندیشه و حرکت به سمت اصلاح همه جانبه است. از این جهت همگان را به مبارزه و پایداری در برابر ظلم حاکم و امید به آینده فرا می خواند و دشمنان را از شکست و دوستان را از غفلت هشدار می دهد.

دارا بودن روحیه سرکشی و آزادگی، شوق به زندگی و بیزاری از مرگ، ستایش آزادی و آزادگی، شناساندن چهره ظالم و بیان بیدادگری های او، حمایت از جنبش های اصلاح گرایانه مردمی، امید به آینده ای درخشان، از مهم ترین جلوه های پایداری در شعر شائبی است.

واژگان کلیدی

شعر معاصر، ابوالقاسم شائبی، پایداری، زندگی، آزادگی .

مقدمه

کاربرد عنوان «ادبیّات پایداری» بسیار جوان است و عمدتاً به سروده‌ها، نمایشنامه‌ها، داستان‌های کوتاه و بلند، قطعات ادبی، طنزها، حسب حال‌ها، نامه‌ها و آثاری گفته می‌شود که در همین سده، نوشته و آفریده شده‌اند و روح ستیز با جریان‌های ضدّ آزادی و ایستادگی در مقابل آنها را نشان می‌دهند و متضمّن رهایی، رشد و بالندگی جامعه‌های انسانی هستند (سنگری، ۱۳۸۵: ۲۶).

«ادبیّات پایداری سابقه‌ای به قدمت تمدّن بشری دارد و در هر دوره‌ای، متناسب با شرایط و موقعیت آن رخ می‌نماید و در شرایطی چون اختناق، استبداد داخلی، نبود آزادی‌های فردی و اجتماعی، قانون‌گریزی و قانون ستیزی جلوه‌گری می‌کند. جان مایه این آثار با بیداد داخلی یا تجاوز بیرونی در همه حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی و ایستادگی در برابر جریان‌های ضد آزادی است. ادبیّات پایداری دربردارنده آثاری ادبی است که از نظر مفهوم و هدف، مخاطب را به پایداری در برابر دشمن فرامی‌خواند و در ذات آن، حقیقت‌خواهی و امید به آینده، همواره فراروی خالق اثر و بطن متن ادبی وجود دارد» (رحمان دوست، ۱۳۷۹: ۱۶۶).

«ادبیّات مقاومت می‌کوشد تا اهداف خود را با به تصویر کشیدن شرایط سخت و طاقت فرسایی که انسان با آن پنجه نرم می‌کند، محقق سازد و چهره دشمنی را که در پی نابودی انسان است، به تصویر بکشد. ادبیّات پایداری در ایجاد بیداری و آگاهی مردم و پاسداشت حریم ارزش‌ها، نقش مهمی را ایفا می‌کند. ادبیّات پایداری، ادبیّاتی است که پایه‌های حضور واقعی انسان را فراهم می‌سازد تا در مقابل آنان که زندگی خود را بر ارزش‌های ثروت اندوزی، طمع کاری و سلطه‌طلبی که همواره بر درگیری و نزاع است، استوار می‌سازند، رویارویی کند.» (عبدالقادر، ۲۰۰۴: ۱).

«می‌توان دامنه ادبیّات پایداری را به هر نوع ایستادگی و رویارویی انسان که در قالب شعر و نثر، پدید می‌آید، گسترش داد. در این صورت، سروده‌های نخستین انسان در ستیز با عناصر طبیعت و عوامل مرموز مؤثر در سرنوشت، نوشته‌ها و

سروده‌هایی که ستیز انسان با خویش و خواهش‌های شکننده و اسارت آفرین را باز می‌گویند و همه آثاری که به جنگ‌های تاریخ ملت‌ها مربوط می‌شود، در قلمروی ادبیات پایداری قرار می‌گیرد. بنابراین، ادبیات پایداری، به مجموعه آثاری اطلاق می‌شود که از زشتی‌ها و پلشتی‌های بیداد داخلی یا متجاوزان بیرونی در همه حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی با زبانی هنرمندانه و ادیبانه پرده برمی‌دارد. این ادبیات، به مبارزه و پایداری در مقابل جریان‌های ضد آزادی و ایستادگی در برابر آنان تشویق می‌کند و متضمن رهایی، رشد و بالندگی جوامع انسانی است.» (غالی، ۱۳۶۶: ۱۱).

از آنجا که سرشت انسان بدی را بر نمی‌تابد، از این رو ناسازگاری خود را با بیداد و ستم به شکل‌های گوناگون همچون، اعتراض، پرخاش، ستیزه‌گری و مقابله نشان می‌دهد. وقتی که روح این اعتراض در کالبد واژه‌ها دمیده شود، ادب پایداری و مقاومت جان می‌گیرد. به بیانی دیگر ادب پایداری، تجلی ستیز با بدی و بیداد با سلاح قلم و کلمه است و ابوالقاسم شبّانی، شاعر انقلابی و دردمند تونسسی، توانسته است از این سلاح به خوبی بهره‌برد و آن را در عرصه پاسداری از ارزش‌ها و دفاع از حقوق ملت‌ها به کار گیرد. این مقاله، ضمن بررسی جلوه‌های پایداری در شعر شبّانی، به بررسی مضامین قصیده «ارادة الحیاة» او که نمونه‌الایی از ادبیات پایداری است، می‌پردازد.

۱- پیشینه تحقیق

در رابطه با بعد مقاومت و پایداری در اشعار ابوالقاسم شبّانی، کتاب یا مقاله چندانی منتشر نشده است، اما نظر به اینکه شبّانی به‌عنوان یک شاعر مبارز شناخته شده است، بر این اساس اهل پژوهش و تحقیق چه در جهان عرب و چه در ایران، در کتاب‌ها و مقالات خود، این بعد را هم مد نظر قرار داده‌اند، گرچه این کارها منحصرأ به ادبیات مقاومت اختصاص نیافته است، و شاید علت این امر، جدید بودن این گونه ادبی است. این مقاله برای پرکردن خلاء‌های موجود در این زمینه، به رشته تحریر درآمده است.

۲- ابوالقاسم شابی

«ابوالقاسم شابی در سال ۱۹۰۹ میلادی در روستای شابه از توابع شهر توزر تونس به دنیا آمد و در سال ۱۹۳۴ میلادی، هنگامی که هنوز ۲۵ بهار از زندگی خود را نگذرانده بود، در اثر بیماری چشم از جهان فروبست. (الطریفی، ۲۰۰۹: ۱۲۷) وی با وجود عمر کوتاهی که داشت، با آفریدن آثار شعری و نثری خود توانست جایگاه ویژه‌ای در میان شاعران معاصر عرب پیدا کند. او اصول اولیه زبان و ادبیات عربی را نزد پدر که قاضی و از مشایخ دین بود، آموخت. سپس وارد جامع زیتویه شد که یکی از مراکز علمی مشهور آن روز به شمار می‌رفت. سپس تحصیلات خود را در رشته حقوق ادامه داد ولی به دلیل اشتیاق به شعر، فرصت کار در آن عرصه را پیدا نکرد.» (اله‌اشم، ۱۹۸۱، ج ۲: ۴۱۶). به همین سبب در کنار دروس دانشگاهی، به مطالعه آثار ادبی روی آورد و با مطالعه آثار گذشتگان، دانش ادبی خود را عمق بخشید. او از میان جریان‌های معاصر ادبی، شیفته ادبای مهجر و به خصوص «جبران خلیل جبران» شد و با تأثیرپذیری از اندیشه‌های شاعران این مکتب، روح آزادگی و ظلم ستیزی، اهتمام به سرنوشت ملت‌ها و روح آرمان‌گرایی و کمال‌جویی را در خود پرورش داد. «او شاعری بلند همت و آزادی‌خواه بود و شعر او آمیزه‌ای از شور جوانی، تحرک، شادابی و آرزومندی است (میرقادری، ۱۳۸۵: ۶۳). او روح پایداری و مبارزه با استعمار را در مکتب پدر آموخت. پدر که روزگاری شاگرد مکتب «محمد عبده» در الأزهر بود، با آموزه‌های اصلاح‌گرایانه «سیدجمال‌الدین اسدآبادی» آشنا شده بود؛ گذشته از این، در زمان حضور محمد عبده در تونس نیز با وی ارتباط تنگاتنگی داشت. شابی از این رهگذر با اندیشه‌های اصلاح‌گرایانه سید جمال آشنا شد و با پیوستن به جمع مردان اصلاح‌گر که در انجمن «العروة الوثقی» گردهم آمده بودند، روح پایداری را در خود تقویت کرد» (کرو، ۱۹۹۸ م: ۱۰).

شابی در نامه‌ای به دوست خود، «محمد الحلیوی» می‌نویسد: «تونس به فرزندانش که اراده‌های قوی دارند، نیاز دارد. تونس، در راه‌های نور و پیروزی به گام‌های استوار نیاز دارد، تونس نیاز دارد که سرش را بالا بگیرد تا نور آسمان و

پرتو خورشید را بنگرد ... تونس به چنین فرزندان‌نی نیاز دارد که مشتاق زندگی حق و سرشار از آگاهی باشند (کرو، ۱۹۹۹، ج ۵: ۱۸۴).

او هیچ‌گاه ملت خود را از یاد نمی‌برد و از جمله شاعرانی است که نه تنها در حیات، انسان، طبیعت و ماورای آن ژرف‌نگری کرده است، بلکه شاعری است که برای جامعه خود تلاش می‌کند و برای هم‌نوعان خود، زندگی ایده‌آل و آرمانی می‌خواهد. «شاعر لبه تیز مبارزه و خشم خود را به استعمارگران منحصر نمی‌کند، بلکه بیشتر ملت‌های تحت ستم و استعمار را مخاطب قرار می‌دهد. او معتقد است، ملتی که تن به ستم حاکمان ستمگر و اشغالگر داده است، خود ستم را پذیرفته و ستمگر را تقویت کرده است. از دیدگاه او، ملت یا امتی که از صحنه حق و باطل فرار می‌کند، به هر کار پسندیده دیگری هم مشغول شده باشد، با ضعف خود، زمینه‌ساز قدرتمندی و استکبار ستمگران و اشغالگران است. از دیدگاه او، ملتی که زیربار ستم و خواری به سر ببرد، شایسته مهرورزی نیست و بر نویسندگان و شاعران است که به جای توجه به حاکمان و رهبران و نصیحت آنان، بر ملت‌های بی‌اراده و ستم‌پذیری که زندگی را بدون توجه به حقوق انسان پذیرفته‌اند، بشورد» (المقالح، بی تا: ۲۰۷).

از این رو، او برای شعر و شاعر رسالتی فراتر از آنچه در ذهن همگان است، قائل است. او معتقد است که شعر باید زندگی انسان‌ها را به تصویر بکشد، در آنان امید ایجاد کند و به آنان آگاهی ببخشد. شعر باید آن‌چه را که در پیرامون ما می‌گذرد، نشان دهد، گریه‌ها و خنده‌ها را، بیم‌ها و امیدها را. «شعر باید آنچنان زیبا، شیوا و رسا باشد تا وقتی که مخاطب آن را می‌خواند، دریابد که آن برگرفته از روح شاعر و عواطف اوست، چنین شعری است که طوفان به پا می‌کند» (کرو، ۱۹۹۹، ج ۴: ۱۰۰). از نظر او شعر تصویری صادقانه و تعییری راستین از واقعیت است و به همین سبب او می‌کوشد، نه تنها دردها و رنج‌های ملت خود که دردها و رنج‌های همه ملت‌های زخم‌خورده استعمار را به تصویر بکشد، «او نسبت به جامعه خود ژرف اندیش است و مصیبت استعمارزدگی ملت‌ها در دلش زخمی ایجاد کرده است که هیچ چیز جز بیداری ملت‌ها و آگاهی آنان از سرنوشت خود، آن را التیام

نمی‌بخشد» (میر قادری، ۱۳۸۵: ۳۱۵).

الجابری معتقد است: «شابی نمونه‌ والای قهرمانان عرصه مبارزه با استعمار است که نه تنها در آفریقا که در جای جای جهان اسلام به عنوان شاعری دلسوز و متعهد به جامعه و سرنوشت ملت‌ها، شناخته می‌شود» (الجابری، ۱۹۷۴: ۲۰۹).

۳- جلوه‌های پایداری در شعر شابی

۳-۱- روحیه آزادگی و ستم ناپذیری

اندیشه‌های پایداری در شعر و آثار شابی از روحیه آزادگی و ستم ناپذیری و سرکشی او در برابر حکومت‌های خودکامه سرچشمه می‌گیرد، این روحیه را در قصیده «نشید الجبار» به خوبی بیان می‌کند و خود را به شاهینی بلندپرواز تشبیه می‌کند که با دردها و دشمنی‌ها پنجه نرم می‌کند و به زندگی خود ادامه می‌دهد؛ زندگی آزادی‌خواهانه و سعادت‌مندانه که همواره به خورشید نظاره می‌کند و از هر آن چه نشان از رکود، مردگی و خاکی بودن دارد، بیزار است.

سَأَعِيشُ رَغْمَ الدَّاءِ وَالْأَعْدَاءِ * * كَأَلْسِرٍ فَوْقَ الْقِسْمَةِ السَّمَاءِ
أُرْتُو إِلَى السَّمْسِ الْأَصِيلِ * * أَنْقَى مَا فِي قَرَارِ الْهُوَّةِ السَّوْدَاءِ

او معتقد است که انسان هر آن چه را که بخواهد و در مسیر آن پایداری کند، به آن دست می‌یابد (شابی، ۲۰۰۸: ۲۲۱). لذا، او سرنوشت را مخاطب قرار می‌دهد؛ سرنوشتی که به هیچ وجه دست از مخالفت‌های خود با آرزوها و آرمان‌های بلند شاعر بر نمی‌دارد و به او می‌گوید: تو که با همه وجود و توانمندی‌های خود به نبرد با آرزوهایم برخاسته‌ای، بدان که هیچ‌گاه موج‌اندوه‌ها و تندباد گرفتاری‌ها نمی‌تواند شعله‌فروزان امید را در وجودم خاموش کند؛ قلب من گریه و زاری کودکانه نمی‌شناسد و با هر آنچه که نشان از زبونی و فرومایگی دارد، بیگانه است. او همواره قدرتمند خواهد زیست و به سپیده‌دم پیروزی چشم خواهد دوخت؛ سپیده‌دمی که بارقه‌های آن از دوردست به چشم می‌آید.

وَأَقُولُ لِلْقَدْرِ الْإِنْسَانِي * * عَنْ حَرْبِ آمَالِي بِكُلِّ بَلَاءِ

لَا يُظْفِيءُ اللَّهَبَ الْمُؤَجَّجِ فِي دَمِي	**	مَوْجُ الْأَسَى وَ عَوَاصِفُ الْأَرْزَاءِ
لَا يَعْرِفُ الشُّكْوَى الذُّكَيْلَةَ وَ الْبُكَاءِ	**	وَ ضِرَاعَةُ الْأَطْفَالِ وَ الضُّعْفَاءِ
وَ يَعِيشُ كَالْجَبَّارِ يَرْتُو دَائِمًا	**	لِلْفَجْرِ، لِلْفَجْرِ الْجَمِيلِ النَّثَائِي

(کرو، ۱۹۵۰ م: ۲۵۹)

چنین روحیه سرکشی و آزادگی را می‌توان در جای جای اشعار او یافت و در حقیقت این روحیه یکی از راهبردهای کلیدی شاعر در زندگی است که گاهی بر زبان خود او جاری می‌شود و دیگر بار از زبان عناصر طبیعی که به عنوان شخصیت‌های اصلی در شعرهای او حضور دارند، بیان می‌شود. او در قصیده «ارادة الحياة»، این خواسته را از زبان «باد» بیان می‌کند که قدرتمندانه دره‌ها و کوه‌ها را درمی‌نوردد و از موانع پیش رو هیچ هراسی ندارد و این سرود را بر لب زمزمه می‌کند: «آن زمان که برای رسیدن به هدفی گام برمی‌دارم، سوار بر مرکب آرزوها می‌شوم و ترس را به گوشه‌ای می‌افکنم و از راه دشوار و سنگلاخ بلندی‌ها نمی‌هراسم و از شعله‌های سوزان آتش واهمه‌ای ندارم، زیرا کسی که از صعود بر بلندای کوه بترسد، برای همیشه در دورن حفره‌ها خواهد زیست.» شاعر در واقع به مخاطب می‌نمایاند که ایستادگی، حرکت و مبارزه و نهراسیدن از دشواری‌ها را باید از «باد» آموخت.

وَ دَمَدَمَتِ الرِّيحُ بَيْنَ الْفِجَاجِ	**	وَ فَوْقَ الْجِبَالِ وَ تَحْتَ الشَّجَرِ
إِذَا مَا طَمَمِحْتُ إِلَى غَايَةٍ	**	كَيْسْتُ الْمُنَى وَ خَلَعْتُ الْحَذَرَ
وَ لَمْ أَتَخَوَّفْ وَ تُورِ الشُّعَابِ	**	وَ لَا كَيْبَةَ اللَّهَبِ الْمُسْتَعَرِّ
وَ مَنْ لَا يُحِبُّ صُعودَ الْجِبَالِ	**	يَعِيشُ أَبَدًا الدَّهْرَ بَيْنَ الْحُفْرِ

(کرو، ۱۹۵۰: ۱۹۹)

۳-۲- شوق به زندگی

زندگی، پویایی، شوق و نشاط از واژه‌های کلیدی در فرهنگ پایداری شاعر است؛ شوق به زندگی و خواستن آن از ویژگی‌های یک انسان مبارز و مقاوم

است. انسانی که بخواهد شرافتمندانه و آزادانه زندگی کند، در آغاز باید خود زنده باشد و شوق به زندگی در وجود او موج زند و گرنه مرده‌ای متحرک است. او قصیده‌پر آوازه «ارادة الحیاة» خود را با این کلیدواژه آغاز می‌کند که هر گاه مردم «زندگی» را بخواهند، سرنوشت ناگزیر است به خواسته‌های آنان گردن نهد، اما شرط است که چنین مردمی در خود شوق به زندگی ایجاد کنند که اگر چنین اشتیاقی در آنان نباشد، در فضای زندگی ناپود می‌شوند و از بین می‌روند.

إِذَا الشَّعْبُ يَوْمًا أَرَادَ الْحَيَاةَ ** فَلَا بُدَّ أَنْ يَسْتَجِيبَ الْقَدْرُ
وَمَنْ لَمْ يُعَانِقَهُ شَوْقُ الْحَيَاةِ ** تَبَخَّرَ فِي جَسْوَاهَا وَانْدَثَرَ

(همان: ۱۹۹)

شاعر برای اثبات هر چه بیشتر ادعای خود جهان هستی را به یاری می‌طلبد و می‌گوید جهان هستی زنده است و به زندگی عشق می‌ورزد و مرده را هر چند بزرگ باشد، خوار می‌شمرد. نه «افق»، پرندگان مرده را در آغوش می‌گیرد و نه «زنبور عسل»، گل‌های مرده را می‌مکد.

هُوَ الْكَوْنُ حَتَّى يُحِبَّ الْحَيَاةَ ** وَيَحْتَقِرُّ الْمَيِّتَ مَهْمَا كَبُرَ
فَلَا الْأَفْقُ يَحْضِنُ مَيِّتَ الطَّيُورِ ** وَلَا النَّحْلُ يَلْتَمُّ مَيِّتَ الزَّهْرِ

(همان: ۲۰۰)

آن چه در طلیعه اندیشه آزادیخواهانه شاعر به چشم می‌خورد، «زندگی» است. زندگی واقعی از دیدگاه او، آن است که انسان از آنچه پیرامونش می‌گذرد، آگاه باشد و در برابر سرنوشت خود احساس مسؤولیت کند، زندگی در شعر او به معنای آگاهی و بیداری اندیشه و حرکت به سمت اصلاح همه جانبه است؛ از این جهت همگان را به مبارزه و پایداری در برابر ظلم حاکم و امید به آینده فرامی‌خواند و دشمنان را از شکست و دوستان را از غفلت هشدار می‌دهد.

لذا در قصیده «الدنيا الميتة»، شاعر وقتی چشم باز می‌کند، تنها ناراحتی‌ها، سختی‌ها و دشواری‌های پی‌درپی را می‌بیند و در چنین دنیایی مردم همچون مردگان زندگی می‌کنند و شوق به زندگی را نمی‌شناسند و شاعر در چنین جامعه

مرده‌ای، احساس می‌کند که همه توانایی‌ها و استعدادهای او به هدر می‌رود.

لَا قَلْبَ يَتَّقَمُ الْحَيَاةَ وَلَا حَجِيَّ ** يَسْمُو سُمُوَّ الطَّائِرِ الْجَوَابِ
بَلْ فِي التُّرَابِ الْمَيِّتِ، فِي حُزْنِ الثَّرَى ** تَنَمُّوْ مَشَاعِرَهُمْ مَعَ الْأَعْشَابِ

(طراد، ۱۹۹۴: ۵۵)

از این رو او معتقد است که تحوّل و پیشرفت مکت‌ها امری حتمی است و این امر، زمانی محقق می‌شود که عزم و اراده زندگی برای پیشرفت در مکت باشد. او در قصیده «سرّ النهوض» به این موضوع اشاره دارد و می‌گوید: خیزش مردم زمانی جامه عمل می‌پوشد که اراده و عزم زندگی در آنان بیدار شود.

لَا يَنْهَضُ الشَّعْبُ إِلَّا حِينَ يَدْفَعُهُ ** عَزَمُ الْحَيَاةِ إِذَا مَا اسْتَقَطَّتْ فِيهِ
وَالْحُبُّ يَخْتَرِقُ الْعَبْرَاءَ مُنْدَفِعًا ** إِلَى السَّمَاءِ إِذَا هَبَّتْ تُنَادِيهِ
وَالْقَيْدُ يَأْلَفُهُ الْأَمْوَاتُ، مَا لَبَثُوا ** أَمَّا الْحَيَاةُ فَيَبْلُهَا وَ تَبْلِيهِ

(طراد، ۱۹۹۴: ۲۱۳)

و در قصیده «یا ابن اُمی» فرزندان وطن را به بیداری و خیزش دعوت می‌کند و از آنان می‌خواهد تا در راه زندگی گام بردارند و بیداری را مقدمه این حرکت می‌داند، زیرا که هر کس خواب را بر بیداری ترجیح دهد، زندگی در انتظار او نخواهد ماند.

أَلَا انْهَضُ وَ سِرِّ فِي سَبِيلِ الْحَيَاةِ ** فَمَنْ نَامَ لَمْ تَنْتَظِرْهُ الْحَيَاةُ

(طراد، ۱۹۹۴: ۲۱۳)

در قصیده «تونس الجميلة» باز از زندگی سخن می‌گوید و عصر خود را ظلمت و تاریکی می‌نامد که کنایه از ظلم و استبداد است. ولی امیدوار است که از پس این تاریکی، بوی خوش صبح پیروزی به مشام برسد؛ از این رو می‌گوید: روزگار، مجد و عظمت مردم ما را تباه کرده است ولی روزی «زندگی» این تاج را بر سرش برمی‌گرداند:

إِنَّ ذَا عَصْرٍ ظُلْمَةٌ غَيْرَ آتِي ** مِنْ وَرَاءِ الظُّلَامِ شِمْتُ صَبَاحَهُ

ضَيْعُ الدَّهْرِ مَجْدٌ شَعْبِيٌّ وَ لَكِنِ * * سَتَرْتُ الحَيَاةَ يَوْمًا وَ شَاخَهُ

(کرو، ۱۹۵۰: ۱۵۰)

۳-۳- ستایش آزادی و آزادی خواهی

شبّانی از آن دسته از شاعران رماتیستیک است که اساس اعتقادی آنان را آزادی و آزادی خواهی تشکیل می‌دهد، وی در مقاله‌ای با عنوان «یقظة الإحساس و أثره فی الفرد و الجماعة»، راز تفاوت میان ادبیات پویا، بالنده و خلاق را با ادبیات ساکن و غیرمؤثر، در آزادی می‌داند. او بیان می‌کند که هر چقدر هنرمند و شاعر آزاداندیش باشند، افق‌های جدیدی از زیبایی بر آنان نمایان خواهد شد (کرو، ۱۹۹۰، ج ۴: ۹۳). موضوع آزادی‌های اجتماعی نیز از دل مشغولی‌های شاعر است.

بن مایه قصیده «یا ابن اُمّی» آزادی انسان‌هاست و او در کنار پرداختن به آزادی انسان‌ها از آزادی مردم کشورش سخن می‌گوید. او معتقد است که آزادی، حق طبیعی هر فردی در جامعه انسانی است ولی عده‌ای استعمارگر، مردم کشورش را از این حق مسلم محروم کرده‌اند. وی با بهره‌مندی از عناصر طبیعی و با استفاده از آزادی دیگر آفریده‌های خداوند در جهان طبیعت، انسان آزاد را به نسیم، نور و پرنده تشبیه می‌کند و آنان را برای رسیدن به چنین زندگی آزادانه‌ای تشویق می‌کند (عوض، ۱۹۸۳ م: ۲۰) و نعمت‌هایی را که خداوند به انسان ارزانی داشته است، برمی‌شمرد؛ سپس فریاد برمی‌آورد که ترا چه شده است که به خواری و ذلت تن داده‌ای و بر آستان آنان که تو را در بند کرده‌اند، سر تعظیم فرود می‌آوری؛ فریاد بلند زندگی را که همه وجودت را فرا گرفته است، خاموش می‌کنی و به زندگی در میان غارها و مغاک‌ها دل خوش می‌کنی؟ چرا سرود آزادی سر نمی‌دهی؟ کجاست آن سرود آزادی که بر لبان تو جاری بوده است؟ کجاست آن ناله‌ها و فریادها؟ هان! برخیز و در مسیر زندگی گام بردار و خواب را از چشم خود دور کن که هر کس خواب را بر رفتن مقدم دارد، از کاروان زندگی عقب می‌ماند.

خُلِقْتَ طَلِيقًا كَطِيفِ النَّسِيمِ * * وَ حُرًّا كُنُورِ الضُّحَى فِي سَمَا

تَغْرُدُ كَالطَّيْرِ أَيْنَ أَنْدَفَعَتْ	**	و تَشْدُو بِمَا شَاءَ وَحَى إِلَه
فَمَا لَكَ تَرْضَى بِذَلِكَ الْقِيُودِ	**	و تَحْنِي لِمَنْ كَبَلُوكَ الْجِبَاهِ
و تَسْكُتُ فِي النَّفْسِ صَوْتِ الْ	**	حَيَاةِ الْقَوَى، إِذْ مَا تُغْنِي صَدَاهِ
و تَقْفَعُ بِالْعَيْشِ بَيْنَ الْكُهُوفِ	**	فَأَيْنَ النَّشِيدُ؟ وَ أَيْنَ الْآيَاهُ؟
أَلَا أَنْهَضُ وَ سِرِّ فِي سَبِيلِ الْحَيَاةِ	**	فَمَنْ نَامَ لَمْ تَنْتَظِرْهُ الْحَيَاةِ

(طراد، ۱۹۹۴: ۱۸۷)

سپس، به انسان بشارت می دهد که در پس این برجها و باروهاى ساختگى، نور امید، پیروزی و رهایی است و نباید هراسی به دل راه دهد. آنجا بهار زیبای هستی، با همه وجود جلوه گری می کند و همگان را به سوی نور فرامی خواند؛ همان نور و روشنایی زیبا و لذت بخش و همان نوری که سایه خداوند است.

و لَا تَخْشِ مِمَّا وَّرَاءَ الْقَلَاعِ	**	فَمَا تُمْ إِلَّا الضُّحَى فِي صَبَاهِ
و إِلَّا رِيحُ الْوُجُودِ الْغُرْبِ	**	يُطِرُّ بِالْوَرْدِ ضَافِي رِدَاهِ
و إِلَّا أَرِيحُ رُهُورِ الصَّبَاحِ	**	و رُفِ الْأَشِعَّةَ بَيْنَ الْمِيَاهِ
و إِلَّا حَمَامُ الْمُرُوجِ الْأَنْيَقِ	**	يُغْرِدُ مُنْدَفِعًا فِي غِنَاهِ
إِلَى النُّورِ، فَالنُّورُ عَذْبٌ جَمِيلٌ	**	إِلَى النُّورِ فَالنُّورُ ظِلٌّ إِلَّا لَهُ

(کرو، ۱۹۵۰: ۱۹۷)

۳-۴- شناساندن چهره ظالم و بیان بیدادگری های او

از ویژگی های انسان مقاوم، شناختن چهره ظالم و شناساندن آن به دیگران است. تا انسان دشمن ستمگر خود را نشناسد، چگونه می تواند دست به مبارزه و قیام علیه او بزند (صمود: ۱۹۹۵، ج ۶: ۱۲۸). گذشته از این، باید ایمان داشته باشد که ظالم، فرجام و عاقبتی جر نابودی ندارد، پس نباید از ظاهر پوشالی آن ترسی به دل راه داد. شایب این حقیقت را در قصیده «إلى طغاة العالم» به خوبی تبیین می کند و فرجام استعمار را به تصویر می کشد. او در این شعر نیز از عناصر طبیعی بهره

می‌برد؛ او ستمگر خود کامه را دوست تاریکی و دشمن زندگی می‌خواند، بر سرش فریاد برمی‌آورد: «تو فریادهای حق جویانه ملتی ضعیف را به استهزاء می‌گیری؛ تو که دستانت به خون آنان آلوده است، می‌خواهی حقیقت هستی و کیان مردم را تحریف کنی و دگرگون جلوه دهی، بذر غم و اندوه را در سرزمین آنان بیفشانی! کمی آرام تر! ظاهر زیبای بهار ترا نفریبد؛ روشنایی روز و نور سپیده دم حقیقت را در برابر چشمانت وارونه جلوه ندهد. در پس این بهار آرام و دل انگیز، تاریکی هول انگیز، غرش رعدها و وزش تندبادها در انتظار توست.»

ألا أيها الظالم المستبد	**	حبیب الظلام، عدو الحياة
سخرت بأناث شعب ضعیف	**	و کفک مخصوبة من دما
و سرت تُشوه سحر الوجود	**	و تبذر شوک الأسی فی ربا
رویدک! لا یخلدنک الربیع	**	و صحو الفضا و ضوء الصباح
ففی الأفق الرحب هول الظلام	**	و قصف الرعود، عصف الرياح

(کرو، ۱۹۵۰: ۱۹۸)

او به ظالم هشدار می‌دهد که تو آتش‌های پنهان زیر خاکستر را که منظور از آن، خشم خروشان ملت است، آشکار کرده‌ای! در شعله‌های فروزان و سوزان آن خواهی سوخت! زیرا این سنت الهی است که هر کس همان چیزی را درو کند که کاشته است. سپس، او را به تأمل فرا می‌خواند و برخاسته خود پای می‌فشرد و می‌گوید: «تو هر جا شکوفه‌های آرزو را بچینی و سرهای آزادگان را از زیر تیغ خشم و نفرت خود بگذرانی، دل خاک را با خون بی‌گناهان سیراب کنی و با اشک‌هایی که بر آن جاری می‌شود، سرمستش کنی، سیل خروشان خون شهیدان به راه می‌افتد؛ آن چنان دراز آهنگ، پیچان و زمین کن خواهد بود که هیچ نام و نشانی از تو بر جای نخواهد گذاشت.

تأمل! هُنالك أنى حصدت	**	رؤوس الوری، و زهور الأمل
و رويت بالدم قلب التراب	**	و أشرته الدمع، حتى تمل

سَجْرُفُكُ السَّيْلِ، سَيْلُ الدَّمَاءِ ** وَ يَا كَلِّكَ الْعَاصِفُ الْمُشْتَعِلُ

(همان: ۱۹۸)

۳-۵- حمایت از جنبش‌های اصلاح‌گرایانه مردمی

از جمله موضوعاتی که در شعر پایداری شابی جلوه‌گری می‌کند، توجه به جنبش‌هایی است که در راه آزادی و استقلال کشور، ضد استعمار شکل می‌گیرد. از آن جمله، قیام «محمدعلی پاشا» است که پرچم اصلاح اقتصادی و دفاع از طبقات محروم جامعه را به دست گرفت و نیز خیزش «الطاهر الحداد» است که زندگی خود را در میدان مبارزه با استعمار و اصلاح اجتماعی و بیداری جامعه صرف کرد. شابی خود را همراه آنها می‌داند. او در سال ۱۹۲۵ م، پس از محاکمه محمدعلی پاشا و تبعید وی، زمانی که صدای هیچ فردی در عرصه پایداری و رویارویی با ظلم شنیده نمی‌شود، فریاد برمی‌آورد که حاضر است در راه وطن، خونس ریخته شود و ملتش را به رهایی و خلاص بشارت می‌دهد، در قصیده «تونس الجميلة»، خیزش محمدعلی را می‌ستاید و از این که صدای هر آزادیخواهی را خاموش می‌کنند و اجازه نمی‌دهند که کسی فریادی سردهد، تأسف می‌خورد.

كَلَّمَا قَامَ فِي الْبِلَادِ خَطِيبٌ	**	مُوقِظَ شَعْبِهِ، يُرِيدُ صَلَاحَهُ
أَلْبَسُوا رُوحَهُ قَمِيصَ إِضْطِهَادٍ	**	فَاتِكْ، شَائِكْ، يَرِيدُ جَمَاحَهُ
أُحْمَدُوا صَوْتَهُ الْإِلَهِي بِالْعَسَدِ...	**	فِ، أَمَاتُوا صِدَاحَهُ وَ نُوَاحَهُ
هَكَذَا الْمُصْلِحُونَ فِي كُلِّ صَوْبٍ	**	رَشَقَاتُ الرَّدَى إِلَيْهِمْ مُتَاحَهُ
لَأَبَالِي وَ إِن أَرِيقَتْ دِمَائِي	**	فَدِمَاءِ الْعُشَاقِ دَوْمًا مُبَاحَهُ

(کرو، ۱۹۵۰: ۱۵۰)

او، این اعتراض خود را ادامه می‌دهد و در قصیده «زئیر العاصفة»، بار دیگر از مظلومیت محمدعلی دفاع می‌کند و سکوت را جایز نمی‌داند و شعرش را با سؤالی که از او می‌شود، آغاز می‌کند، گویی این سؤال از زبان تونس بیان می‌شود.

تُسَائِلُنِي مَا لِي سَكَتٍ وَ لَا أَهَبُ *
 بَقُومِي وَ ذِيْجُورِ الْمَصَائِبِ مَظْلَمِ *
 وَ سَيْلِ الزَّرَايَا جَارِفٌ، مُتَدَفِّعٌ *
 عَضُوبٍ وَ وَجْهِ الدَّهْرِ أَرْبَدٌ، أَقْتَمِ *

(همان: ۱۵۱)

او در پاسخ به این سؤال، ظلم را مخاطب قرار می‌دهد و او را از سکوت مردم که نشان از شکیبایی و حلم آنان دارد، انذار می‌دهد و بیان می‌دارد که مردان این سرزمین، روزی انتقام می‌گیرند و این عزت از دست‌رفته را به مردم بر می‌گردانند و همان مردانی که خواری و ذلت را مایهٔ ننگ و عار خود می‌دانند، روزی که غبار جنگ برانگیخته شود، به استقبال مرگ خواهند رفت.

أَلَا أَيُّهَا الظُّلْمُ الْمُصْعِرُ خَدَّهٗ *
 رُوَيْدَكَ إِنَّ الدَّهْرَ يَبْنِي وَ يَهْدِمُ *
 أَغْرَكَ أَنْ الشَّعْبَ مُغْضٍ عَلَى قَدَى *
 لَكَ الْوَيْلُ مِنْ يَوْمٍ بِهِ الشَّرُّ قَشَعَمُ *
 سَيَتَأَرْ لِلْعِزِّ الْمُحْطَمِ تَاجَةٌ *
 رِجَالٌ يَرُونَ الدَّلَّ عَارًا وَ سُبَّةً *
 وَ لَا يَرْهَبُونَ الْمَوْتَ وَ الْمَوْتَ مُقَدِّمُ *

(همان: ۱۵۱)

۳-۶- امید به آینده و پیروزی موعود

از دیگر جلوه‌های پایداری در شعر شابی، القای امید به آینده و پیروزی موعود است. فجر (سپیده دم) و ضیا (روشنایی) از جمله کلیدواژه‌هایی است که برای پیروزی موعود به کار می‌گیرد، شابی می‌کوشد تا روحیهٔ امید به آیندهٔ روشن را در ملت خود که رنج کشیده و مظلوم‌اند، زنده نگه دارد و به این منظور، همگان را به جدیت، تلاش و مبارزه برای رهایی از یوغ بیگانه دعوت می‌کند؛ او فجر پیروزی را پس از شب تاریک ظلم نوید می‌دهد و نویدی را با مرگ مساوی می‌داند، مرگی که موجب بدبختی می‌شود. او روحیهٔ تلاش و جدیت را الهام بخش روزهای خوش پیروزی می‌داند که اگر این روحیه از جامعهٔ آنان رخت بریندد، زندگی آنان در معرض نابودی قرار می‌گیرد.

الْفَجْرُ يَسْطَعُ بَعْدَ الدُّجَى وَ يَأْتِي الضِّيَاءُ *
 وَ يَرِقْدُ اللَّيْلُ قَسْرًا عَلَى مَهَادِ الْعَفَاءِ *

وللشُّعوبُ حَيَاةٌ حِينًا وَحِينًا فَنَاءٌ * * * وَالْيَأْسُ مَوْتٌُ وَلَكِنْ مَوْتٌُ يُشِيرُ الشَّقَاءَ
وَالجِدِّ لِلشَّعْبِ رُوحٌ تُوْحَى إِلَيْهِ الْهَنَاءُ * * * فَإِنْ تَوَلَّكَتْ تَصَدَّتْ حَيَاتُهُ لِلْبَلَاءِ

(کرو، ۱۹۵۰: ۱۶۴)

در قصیده «الی الطاغیة» می کوشد مردمی را که برای استقلال و آزادی کشورشان مبارزه می کنند، به آینده خوش بین سازد و به استعمار که آن را «کاخ ستم» می خواند، هشدار می دهد که به سکوت مردم دل خوش نکند و او را از فردا انداز می دهد، فردایی که مستضعفان به پا خیزند و عزم خود را جزم کنند، آتش خشم خود را برافروزند و بندهای استعمار را از پای بگسلند، دیگر نشانی از او نخواهند ماند. آنگاه او را مخاطب قرار می دهد و فریاد برمی آورد که فریفته سکوت حاکم بر جامعه نشود و گمان نبرد که مردم چشم بر مظالم او بسته اند و یا آن که جامعه در خواب فرو رفته است. باید بداند که آروزها و آرمان های مردم در اعماق وجودشان در حال جوشش است و به زودی کاخی را که استعمار بر پایه ظلم و ستم بنیان نهاده است، بر باد می دهد.

لَكَ الْوَيْلُ يَا صَرْحَ الْمَظَالِمِ مِنْ غَدٍ * * * إِذَا نَهَضَ الْمُسْتَضْعَفُونَ وَصَمَمُوا!
إِذَا حَطَمَ الْمُسْتَعْبِدُونَ قُبُودَهُمْ * * * وَصَبَّوْا حَمِيمَ السُّخْطِ أَيَّانَ تَعْلَمُ!
أَغْرَكَ أَنْ الشَّعْبَ مَغْضَى عَلَى قَدَى * * * وَ أَنْ الْفَضَاءَ الرَّحْبِ وَسَنَانُ، مَظْلَمُ!
أَلَا إِنَّ أَحْلَامَ الْبُلَادِ دَفِينَةٌ * * * تُجْمِجِمُ فِي أَعْمَاقِهَا مَا تُجْمِجِمُ
وَلَكِنْ سَيَأْتِي بَعْدَ لَأَى تُشْوِرُهَا * * * وَيَنْبُتُ الْيَوْمُ وَالذِّي يَتَرْنَمُ
هُوَ الْحَقُّ يُغْفَى ... ثُمَّ يَنْهَضُ سَاحِطًا * * * فَيَهْدِمُ مَا شَادَ الظَّلَامُ وَيُحْطَمُ

(طراد، ۱۹۹۴: ۱۶۰)

در قصیده «قالت لی الأيام»، بار دیگر بر ایمان خود به بیداری نهایی مردم که ظلم و طغیان را از بین خواهد برد، اصرار می ورزد و آینده ای روشن را نوید می دهد و می گوید: «حق قدرتمند است و صبور، به ظاهر آرام است، اما در آرامش او بیداری است و به سپیده دم پیروزی نظاره می کند که تو آن را نمی بینی.»

یا أَيُّهَا الْجَبَّارُ! لا تُزِدْرى *
 فَالْحَقُّ جَبَّارٌ، طَوِيلُ الْأَناءِ *
 يُعْنَى وَفِي إِغْفَاءِهِ يَقْظَةُ *
 تَرْنُو إِلَى الْفَجْرِ الَّذِي لا تَرَاهُ *

(همان: ۱۶۰)

شابی در جایی دیگر درباره‌ی امید به آینده می‌گوید: «امروزه، آثار پربرکت بیداری اسلامی را در تونس می‌بینیم و از آن خیر فراوان انتظار داریم و ملت تونس را دعوت می‌کنم که به این ندای الهی که در قلب‌های تمام مسلمانان جهان طنین افکنده است، لبیک بگویند.» (کرو، ۱۹۹۸: ۸۳)

۳-۷- نگرانی از بی‌هویتی و غفلت مردم

شابی با این که به آینده امیدوار است و خانه‌ی ظلم و ستم را سست بنیان می‌داند، از این که مردم کشورش در برابر ظلم استعمارگران، بی‌تفاوت و آرام نشسته‌اند، بسیار خشمگین است. او معتقد است ملتی که تن به حاکمیت ستمگر، سرکش و اشغالگر بدهد، زمینه‌ساز سیاست‌های ظالمانه می‌گردد و راه را برای حاکمیت ستمگران هموار می‌سازد. از نظر او ملت با ضعف، تسلیم و از دست دادن اراده و کرامت خویش، مسؤول فرار از مواجهه با دشمنان و زمینه‌ساز سلطه‌ی آنان است (اسماعیل، ۲۰۰۶: ۱۰۵).

او به نیروی نهفته در ملت، واقف است. اگر ملتی این نیروی بالقوه را به فعلیت درآورد، شایسته‌ی اکرام است اما ملتی که تحت ستم و ذلت به سر می‌برد، از دید شابی، شایسته‌ی تکریم نیست. بر نویسندگان و شعراست که به جای توجه به حکام و رهبران و نصیحت آنان، بر ملت‌های تسلیم شده و بی‌اراده و ستم‌پذیری که زندگی بدون حقوق انسانی را پذیرفته‌اند، بشورند. «شابی در قصیده‌ی «النبی المجهول»، یکپارچه آتش، خشم و عصیان است و آرزو می‌کند که ای کاش هیزم شکنی می‌بود و تیشه بر ریشه‌های ظلم می‌زد یا چون سیلی خروشان تمام گورها را یک به یک ویران می‌ساخت و یا تندبادی می‌گشت که تمام عوامل خفقان‌آوری را که موجب عقب ماندگی و ارتجاع می‌شود، درهم می‌پیچید. واقعیت تلخ پیرامون او، مردمانی بی‌اراده و بی‌هویت هستند که بدون عقل و قلب زنده‌اند، روح برادری را در میان خود کشته و چون خانه به دوشان کولی زندگی

می‌کنند و همه فکرشان در خوردن خلاصه می‌شود و قصیده «النبی المجهول» به این مطلب اشاره دارد» (کرو ابوالقاسم، ۱۹۹۹ م، ج ۷: ۳۰۴).

در بیت‌های آغازین، به شعور و آگاهی اشاره می‌کند و روحی که نزدیک است تحت گام‌های استعمار بمیرد و سپس از نادانی و غفلت مردم تونس و عدم درک حقایق و معانی این روح والا صحبت می‌کند.

أَيْهَا الشَّعْبُ! لَيْتَنِي كُنْتُ حَطَابًا	**	فَأَهْوَى عَلَى الْجُدُوعِ بِنَفْسِي!
لَيْتَنِي كُنْتُ كَالسِّيُولِ، إِذَا مَا سَأَلْتُ	**	تَهْتَدُ الْقُبُورَ: رَمْسًا بَرْمَسِ!
لَيْتَنِي كُنْتُ كَالرِّيَّاحِ، فَأَطْوَى	**	وَرُودُالرَّبِيعِ مِنْ كُلِّ قَنْسِ
لَيْتَنِي كُنْتُ كَالشِّتَاءِ، أَعْشَى	**	كُلًّا مَا أَدْبَلَ الْخَرِيفَ بَقْرَسِي!
لَيْتَ لِي قُوَّةَ الْعَوَاصِفِ، يَا شَعْبِي	**	فَأَلْقَى إِلَيْكَ نُورَةَ نَفْسِي!
لَيْتَ لِي قُوَّةَ الْأَعَاصِيرِ! إِنْ ضَجَّتْ	**	فَأَدْعُوكَ لِلْحَيَاةِ بِنَفْسِي!
لَيْتَ لِي قُوَّةَ الْأَعَاصِيرِ! ... لَكِنْ	**	أَنْتَ حَيٌّ، يَقْضِي الْحَيَاةَ بَرْمَسِ!
أَنْتَ رُوحٌ غَبِيَّةٌ، تَكْرَهُ النُّورَ	**	وَتَقْضِي الذَّهْوَ فِي لَيْلِ مَلْسِ
أَنْتَ لَا تَدْرِكُ الْحَقَائِقَ إِنْ طَافَتْ	**	حَوْلَإِيكَ دُونَ مَسِّ وَجَسِ

(کرو، ۱۹۵۰: ۲۴۰)

سپس به جفای مردم و قدرناشناسی و ناسپاسی نسبت به این روح والای شاعر می‌پردازد، شاعری که در صبح زندگی، جام وجودش را سرشار از شراب آگاهی، بیداری و زندگی می‌کند و آن را به مردم تقدیم می‌دارد اما مردم به آن توجهی ندارند و جام حیات را که با شهد وجود شاعر پر شده، رها می‌سازند.

فِي صَبَاحِ الْحَيَاةِ صَمَّخْتُ أَكْوَابِي	**	وَأَتْرَعْتُهَا بِحُمْرَةِ نَفْسِي ...
ثُمَّ قَدَّمْتُهَا إِلَيْكَ، فَأَهْرَفْتُ	**	رَحِيقِي، وَدَسْتُ يَا شَعْبُ كَأْسِي!
فَتَأَلَّمْتُ...، ثُمَّ أَسَكْتُ الْأَمِي،	**	وَكَفَكْتُ مِنْ شُعُورِي وَحَسِي

(همان: ۲۴۰)

اما شاعر از پای نمی‌نشیند و از گل‌ها و شکوفه‌های قلبش، دسته گلی می‌سازد و آن را تقدیم به مردم می‌کند، اما آن گل‌ها نیز با بی‌مهری مردم، روبرو می‌شوند و او را سراپا جامه‌اندوه می‌پوشانند ولی او از پای نمی‌نشیند، راهی جنگل می‌شود، گویی راهی جز رفتن به جنگل و مونس‌ی غیر از پرندگان که قدر او را بدانند، ندارد و گویی مراد از پرندگان، آزادبخواهان هستند؛ یعنی حرف او را هیچ کس جز آزادبخواهان درک نمی‌کنند.

ثُمَّ نَضَّكَتُ مِنْ أَزْهِيرِ قَلْبِي	**	بَاقَةٌ، لَمْ يَمَسَّهَا أَيُّ إِنْسِي
ثُمَّ قَدَّمْتُهَا إِلَيْكَ، فَمَزَّقَتْ	**	وَرُودِي، وَدُسَّتْهَا أَيُّ دُوسٍ
ثُمَّ أَلْبَسْتَنِي مِنَ الْحَزَنِ ثُوبًا	**	وَبَشُوكِ الْجِبَالِ تَوَجَّتْ رَأْسِي
إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى الْغَابِ، يَا شَعْبِي	**	لَأَفْضِي الْحَيَاةَ، وَحَدِي، يَا أَسِي
ثُمَّ أَنْسَاكَ مَا اسْتَطَعْتُ، فَمَا أَنْتَ	**	بِأَهْلِ لُحْمَرَتِي وَ لِكَأْسِي
سَوْفَ أَتَلُو عَلَى الطُّيُورِ أَنَا رَشِيدِي	**	وَ أَفْضِي لَهَا بِأَشْوَاقِ نَفْسِي
فَهِيَ تَدْرِي مُعْنَى الْحَيَاةِ وَ تَدْرِي	**	أَنَّ مَجْدَ النُّفُوسِ يَقْطَعُهُ حِسٌّ

(همان: ۲۴۱)

«بعضی از ناقدان معتقدند که بین دعوت به تفکر و نگرستن به طبیعت و حرکت‌های سیاسی و دعوت به مبارزه و ظلم‌ستیزی که در غرب و بر اثر ظهور حرکت رمانتیسم به وجود آمد، ارتباطی وجود دارد، زیرا که دوستی طبیعت نوعی از آگاهی در انسان به وجود می‌آورد و این اهتمام به طبیعت، یکی از انگیزه‌های دعوت به اصلاح جامعه و راهی برای رهایی از الم و عذاب است. شابی نیز جامعه‌آیده‌آل خود را در طبیعت پیدا می‌کند و برای رهایی از غفلت و جهل مردم، به طبیعت پناه می‌برد. پرندگان نیز معنای زندگی دارند؛ نزد شابی، بیداری احساس و رهایی پرندگان همان جوهر زندگی است» (النقاش رجاء، ۲۰۰۴ م: ۵۳-۵۱).

«شابی در جامعه‌ای زندگی می‌کرد که افکار آن عقب مانده و بیمارگونه بود

و با اندیشه‌های نو آشنایی نداشت و استعمار فرانسه نیز سعی می‌کرد که مردم در این عقب‌ماندگی بمانند و علاوه بر تاراج ثروت تونس، از پیشرفت فکری و نظری مردم تونس نیز جلوگیری می‌کرد و مردم از عقب‌ماندگی خویش غافل بودند» (کرو، ۱۹۵۴: ۸۱-۸۰).

در قصیده «إلى الشعب» سعی می‌کند با بیان سؤالی که جوایش واضح است، مردم را از جهل و غفلت خود آگاه کند. به آنان می‌گوید: «ای قوم! قلب پرتیش و حساس تو کجاست؟ آرمان‌ها، آرزوها؟ روح شاعرانه، چشمه زندگی که همواره صدای پرخروش آن گوش‌ها را نوازش می‌داد، کجاست؟

أين يا شعب قلبك الخافق الحساس؟	**	أين الطُموحُ، والأحلام؟
أين يا شعب، وروحك الشاعرُ الفنَّانُ	**	أين الخيالَ والأوهامُ؟
أين يا شعب، فنك السَّاحِرُ الخَلِّاقُ؟	**	أين الرُّسومُ والأنعامُ؟
إنَّ يَمَّ الحِياةِ يدوي حوائيك	**	فأين المغمم، المَقْدَامُ
أين عزمُ الحِياةِ؟ لاشيءَ إلَّا	**	الموتُ والصَّمْتُ والأسى والظلامُ

(طراد مجید، ۱۹۹۴: ۱۶۰)

شاعر با این پرسش‌ها می‌خواهد مردم را به مبارزه علیه ظلم و طغیان برانگیزد و توجه آنان را به نعمت‌ها و توانمندی‌ها معطوف می‌کند و از آنان می‌خواهد که چون دریاها، خروشان و چون کوه‌ها، استوار باشند.

۴- نگاه‌ی به قصیده‌ی «ارادة الحياة»

قصیده «ارادة الحياة» که از شاهکارهای ادبیات معاصر عربی و شعر مقاومت به شمار می‌رود، از سروده‌های زیبا، جاودانه و الهام بخش ابوالقاسم شایبی است. این قصیده که سرشار از عاطفه انسانی است، حاصل عشق شاعر به وطن، آزادی و استقلال آن است. «درون مایه آن عبارت است از دعوت به پویایی، امید و ایستادگی و پرهیز از جمود، ایستایی و رکود» (ناظمیان، ۱۳۸۸ ش: ۶۳).

شاعر می‌خواهد غبار عقب‌ماندگی و سنت‌های پوسیده کهن را از چهره مردم

و کشورش بزداید. او در جامعه‌ای زندگی می‌کند که همچنان عقب‌ماندگی، جهل و بی‌سوادی در آن حکمفرماست، مردم خود را همچون انسان‌هایی بی‌اراده، تسلیم سرنوشت کرده‌اند، با چشمان خود نظاره‌گر تاخت و تاز سربازان اشغالگرند که در سرزمین آنان ترک تازی می‌کنند و ثروت‌ها و سرمایه‌های کشور را به یغما می‌برند و هرگونه مقاومت یا جنبش آزادی خواهانه‌ای در نطفه خفه می‌شود و مردم خاموش و آرام ننشسته‌اند، «رهبران آزادی خواه تونس دستگیر می‌شوند، جمعی زندانی و جمعی از آنان تبعید می‌شوند، مردم زیر سلطه استعمار، شکنجه می‌شوند و این وضعیّت سال‌ها ادامه می‌یابد» (الهاشم و ...، ۱۹۸۱، ج ۲: ۴۱۷).

شابی قصیده «ارادة الحياة» را در چنین موقعیتی می‌سراید، او می‌داند که دوستان و وطن در چه وضعیتی به سر می‌برند، او می‌داند که مبارزان راه آزادی چه روزهای سختی را پشت سر می‌گذارند، لذا، در جایگاه یک مبارز انقلابی، شاعری متعهد، آگاه و مسؤول برمی‌خیزد و فریاد زندگی سر می‌دهد و از اراده مردم سخن می‌گوید.

فَلأَبْدُ أَنْ يَسْتَجِيبَ الْقَدْرُ	**	إِذَا الشَّعْبُ يَوْمًا أَرَادَ الْحَيَاةَ
فَلأَبْدُ لَلْقَيْدِ أَنْ يَنْكَسِرَ	**	فَلأَبْدُ لَلْقَيْدِ أَنْ يَنْجَلِيَ

(بدوی، ۱۹۶۹: ۳۲۳)

شابی با الهام از آموزه قرآنی (رعد: ۱۱) بر این باور است که خداوند وضعیّت هیچ قومی را دگرگون نمی‌کند مگر آن که مردم خود برای تغییر وضعیّت خود برخیزند و خویشتن را دگرگون سازند، لذا، همه هم خود را صرف آگاهی مردم می‌کند تا مردم خود برای تعیین سرنوشت خود گام بردارند.

«شابی ایمان عمیق و راستینی به اراده و اختیار مردم دارد، اراده‌ای که می‌تواند سرنوشت را تسلیم خود کند، اراده‌ای که بهره‌نگرفتن از آن، انسان را از اوج افلاک به حضيض خاک می‌نشانند. شابی در جای جای اشعارش به این نکته اشاره دارد و از آن به «شوق الحياة»، «صمیم الحياة» و «عزم الحياة» تعبیر می‌کند» (النقّاش، ۲۰۰۴ م: ۶۱). زندگی موردنظر شابی، زندگی بیداری، انقلاب و تلاش است. این شعر لبریز از نیرو و قدرت است و شاعر با سرودن این قصیده می‌خواهد

ملت را برانگیزاند و رستاخیزی در آنان ایجاد کند و روح تازه‌ای را در کالبد خسته آنان بدمد و با نفس مسیحایی خویش، آرزوهای مرده را دوباره زنده کند. شایب در این قصیده، انسان را تجسم آفرینش و ابداع می‌داند که هرگاه زندگی او، از مبارزه و اثرگذاری در هستی و تاریخ خالی شود، زندگی و مرگ یک ملت یکسان خواهد بود. «شکی نیست که منظور از مرگ، مرگ معنوی است که آثاری تلخ‌تر و سخت‌تر از مرگ جسمانی دارد. زیرا در مرگ معنوی، وظیفه، مسئولیت و به بیانی دیگر، اراده زندگی از انسان‌ها سلب می‌شود و تنها وظیفه غریزی که میان او و دیگر آفریده‌های خداوند مشترک است، باقی می‌ماند» (الحاوی، ۱۹۹۴ م: ۸۸).

شاعر، در بخش اول از قانون بزرگ هستی، یعنی اراده ملت‌ها سخن می‌گوید. در نظر او این مردم‌اند که سرنوشت خود را تعیین می‌کنند و اگر روزی «زندگی» را بخواهند، سرنوشت باید به خواسته آنان گردن نهد و این اراده، تیرگی ضعف و سستی را می‌زداید و همه قیدهای بندگی، خواری و انحطاط را می‌گسلد زیرا زندگی از آن کسانی است که «زندگی» را اراده کنند و شوق به آن همه وجودشان را فرا گرفته باشد.

در بخش دوم همه را به آرمان‌گرایی و بلندپروازی دعوت می‌کند و این دعوت را از زبان «باد» بیان می‌دارد؛ بادی که با عزم و اراده شکست‌ناپذیر، از همه دره‌ها و کوه‌ها می‌گذرد و با ایمان به هدف، جامعه پرهیز و احتیاط را از تن بیرون می‌کند و موانع را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذارد، از دره‌های دشوار و شدت آتش شعله‌ور هراسی به دل راه نمی‌دهد و فریاد برمی‌آورد که هر کس صعود بر بلندای کوه را نخواهد، همیشه در میان حفره‌ها خواهد زیست. منظور شاعر از «بلندای کوه‌ها»، زندگی شرافتمندانه، آزادانه و مستقل است که در آن کرامت انسانی به بهترین وجه پاس داشته می‌شود و مراد از «حفره‌ها» زندگی ذلیلانه زیر یوغ استعمار است.

در بخش سوم، شاعر، اندیشه‌های بلند خود را از زبان زمین بیان می‌کند؛ زمین نیز مردمانی را ستایش می‌کند که آرزوهای بلند دارند، از روپرو شدن با

دشواری‌ها و خطرات هراسی ندارند، از کسانی که با زمان همراه نیستند و به زندگی ذیلانه تن می‌دهند، بیزاری می‌جوید.

در بخش چهارم، شاعر، ما را به حال و هوای پاییز می‌برد که در آن جا همه چیز رو به نابودی است، از تاریکی می‌پرسد که آیا آنان که بهار عمرشان پژمرده است، بار دیگر چشم به زندگی می‌گشایند؟ تاریکی سخنی نمی‌گوید و لب از لب نمی‌گشاید ولی جنگل با لطافت و مهربانی، داستان زمستان را حکایت می‌کند و سرانجام نتیجه می‌گیرد که تنها بذرها می‌مانند زیرا ذخیرهٔ عمر پر بار گذشته به آنان سپرده شده است و با پایداری و مقاومت، قدرت زندگی را در خود حفظ کرده‌اند. منظور شاعر از بذرها زندگی، نسل‌های جدیداند که از پس نسل‌ها می‌آیند و سرود زندگی بر لب دارند و همهٔ اینها، حکایت از حیاتی دوباره دارد که در اثر تلاش، مبارزه و پایداری به دست می‌آید.

در بخش پنجم از قصیده، بذرها که نماد نسل بالنده‌اند، با وجود دشواری‌ها، سختی‌ها و گرفتاری‌هایی که بر سر راه وجود دارد، از خواب غفلت بیدار می‌شوند و رؤیای آنان برای بازگشت به زندگی، به واقعیت می‌پیوندد و از پس پرده‌های تاریک خاک سر بر می‌آورند و مشتاقانه در جستجوی زیبایی‌ها برمی‌آیند، از مه صبحگاهی، شب افسونگر و نور مهتاب گرفته تا سایه‌سار درختان، از چشمه‌ای که میان مرغزارها نغمه‌گری می‌کند تا آواز خوش پرندگان، از نجوای نسیم تا آهنگ باران؛ بذرها تشنهٔ این همه زیبایی‌اند و امیدوارانه چشم به بیکران هستی می‌دوزند. وقتی بذرها چنین شوقی را از خود نشان می‌دهند، نسل جوان نیز باید در جستجوی زیبایی‌های جهان پیرامون خود باشد؛ در جستجوی نور، روشنایی و سرانجام زندگی شرافتمندانه‌ای که در پس بیداری ملت‌ها، خودباوری و استقلال آنان رخ می‌نماید.

در بخش ششم به آینده روشن چشم می‌دوزد؛ همان آینده‌ای که مردم مشتاق زندگی، چشم به آن دوخته‌اند. او می‌بیند که بذرها رشد کرده‌اند و بر دشواری‌ها فائق آمده‌اند، زمین را شکافته‌اند و از زیر خاک سر بر آورده‌اند؛ چشم آنان به زیبایی‌های طبیعت روشن شده است و بهار که نماد شادابی و طراوت و

زندگی سخاوتمندانه است، با آنان همراه شده است. آرزوها و آرمان های تازه و لذت بخشی را برای آنان به ارمغان آورده، به آنان حیات و جاودانگی را هدیه داده است و همه چیز برای رشد و بالندگی بذرها آماده است. نور به آنان برکت می دهد و راه می نماید تا در فضای بیکران به پرواز در آیند. نسل جوان نیز به چنین نوری نیاز دارد، نور علم، آزادی و معرفت تا راه روشن زندگی برای رسیدن به زندگی شرافتمندانه را ببیند.

در بخش هفتم از قصیده، شاعر در برابر زیبایی های طبیعت به فکر فرو می رود و در آسمان خیال به پرواز درمی آید و آینده روشنی را تصور می کند؛ آینده ای که در آن، تاریکی از میان رخت برمی بندد و همه چیز به نور تبدیل می شود، نوری که خیال را به هیجان درمی آورد و اندیشه را برمی افروزد؛ سحر شگفت انگیزی جهان هستی را در برمی گیرد که نشان از ساحری توانا دارد. ستارگان آسمان نورافشانی می کنند و روحی که زیبایی بی مانندی دارد، با بال هایی از نور ماه به پرواز درمی آید و سرود مقدس زندگی در معبدی رؤیاپرور و افسونگر طنین می افکند: آرزومندی، فروغ زندگی و روح پیروزی است و اگر مردم به زندگی دل بستگی نشان می دهند، سرنوشت ناگزیر است به آن گردن نهد.

إِذَا طَمَعَتْ لِلْحَيَاةِ النَّفُوسُ * * * فَلَأَبْدَأُ أَنْ يَسْتَجِيبَ الْقَدْرُ

ویژگی های خاص این قصیده را از نظر مضمون، می توان در موارد ذیل به اختصار بیان کرد:

❖ دارا بودن اندیشه ها و افکار عمیقی که نقشی سرنوشت ساز در زندگی انسان ها دارد و به اراده انسان، نقش کلیدی می دهد، زیرا اراده و همت، اساس نبرد و پایداری در رهایی از استعمار است.

❖ در برداشتن مفاهیم منطقی و راهکارهای اصولی که می تواند چراغ راه ملت ها در مسیر سعادت مندی باشد و اراده مردم بدون توجه به آنان، نمی تواند به مقصد منتهی شود؛ از آن جمله: دور کردن ضعف و سستی، توجه به علم آموزی و داشتن هدف و برنامه معین برای رسیدن به آن، دوری از مفاسد اخلاقی و اجتماعی و پرهیز از اختلاف آرا و ...

﴿ حاکمیت روح جمعی و اهتمام و ارزش‌گذاری بر حرکت‌های جمعی زیرا شاعر از خود سخن نمی‌گوید بلکه خود را در برابر تودهٔ عظیم مردم، مسؤل می‌داند و همچون قطره‌ای با اقیانوس مردم همراه می‌شود، روح هم‌دردی و هم‌یاری بر اشعار او حکم‌فرماست.

﴿ روحیهٔ انسان دوستی و به سعادت جامعه‌ی بشری اندیشیدن و جهانی فکر کردن که این روحیه، او را از قلمروی سرزمین تونس بیرون می‌آورد تا همهٔ انسان‌ها را در این کرهٔ خاکی با وجود تفاوت در زندگی، اندیشه و سنت‌ها دربرگیرد.

﴿ دعوت همگان به مثبت‌اندیشی، دوست داشتن زندگی و خوش بین بودن به آینده، زیرا بدینی روحیهٔ نشاط، امید و شادابی را که لازمهٔ یک زندگی پویا است، از بین می‌برد.

﴿ سرشار بودن قصیده از عاطفهٔ انسانی که نشان دهندهٔ دوستی شاعر با هم‌وطنان، زندگی و طبیعت است. او برای هم‌وطنان خود، خواهان زندگی سعادت‌مندانه، همراه با استقلال، آزادی و سربلندی میان دیگر ملت‌هاست. او زندگی را تا حد پرستش دوست می‌دارد و همهٔ سعادت‌مندی و نگون‌بختی ملت‌ها را در نوع زندگی که آنان برای خویش برمی‌گزینند، می‌بیند. او، همهٔ ملت‌ها به ویژه مردم خود را به این دوستی فرامی‌خواند و سرانجام بر دوستی خود نسبت به طبیعت تأکید می‌کند، زیرا طبیعت را نمادی از جهان هستی و زندگی می‌داند و از آن جهانی می‌سازد که گذشته، حال و آینده را دربرمی‌گیرد و حقیقت زندگی و راز هستی را در آن می‌جوید.

﴿ مفاهیم موجود در این قصیده، ثابت می‌کند که شابی، شاعری رمانتیک است اما نه از نوع شاعران رمانتیک غربی و یا دیگر شاعران رمانتیک تونس که حزن، اندوه و بدینی بر آثار آنان غلبه دارد (الجیوسی، ۲۰۰۱: ۴۲۹) و به طبیعت پناه می‌برند تا راه فراری از دشواری‌ها و واقعیت‌های زندگی بیابند بلکه او به طبیعت روی می‌آورد تا از جلوه‌ها و عناصر آن برای رهایی، عزت و سربلندی مردم یاری بخواهد. «از این رو، رمانتیسم شابی ویژهٔ اوست و به خوبی توانسته است، رمانتیسمی از گونهٔ خاص خود بنا نهد.» (سیدی، ۱۳۸۵: ۲۳۴)

او طبیعت را به یاری می‌طلبد، اما نه برای رهایی از غم‌ها و دل‌مشغولی‌های فردی، بلکه برای عزت و سربلندی مردم؛ از این رو عاطفه، احساس و انگیزه او در این قصیده، در اوج عاطفه‌های انسانی قرار دارد، زیرا فرد، جامعه و انسانیت را به آرمان‌گرایی، خوش‌بینی و سرانجام به پایداری فرامی‌خواند.

نتیجه

جلوه‌های پایداری در شعر شایبی از روحیه آزادگی و ستم‌ناپذیری او سرچشمه می‌گیرد که ریشه در باورها و اعتقادات راسخ او درباره اراده ملت‌ها دارد. زندگی، پویایی، شوق و نشاط از واژه‌های کلیدی در فرهنگ پایداری شاعر است. زندگی در شعر او به معنای آگاهی، بیداری، اندیشه و حرکت به سمت اصلاح همه‌جانبه است. پویایی و سرزندگی از ویژگی‌های یک ملت پایداری است که در شور و اشتیاق آنان به زندگی تجلی می‌یابد. شایبی با ستایش از آزادی و آزادی‌خواهی که اساس اعتقادی او را تشکیل می‌دهد، همان آزادی و استقلالی را برای مردم خود می‌خواهد که نسیم و پرند از آن بهره‌مندند. او با پای فشردن بر این اصل، به شناساندن چهره ظالم می‌پردازد و از بیدادگری‌های او پرده برمی‌دارد و در این راه از جنبش‌های اصلاح‌گرا، مردمی حمایت می‌کند و نهال امید به آینده و باور به پیروزی موعود را در قلب مردم می‌کارد و از بی‌هویتی و غفلت مردم احساس نگرانی می‌کند. با این حال، به آینده امیدوار است که مردم بتوانند با الهام از آموزه‌های قرآنی، برای تغییر وضعیت خود برخیزند.

جلوه‌های پایداری در شعر شایبی که با کلیدواژه زندگی و نقش اراده ملت‌ها آغاز می‌شود، در قصیده «ارادة الحیاة» به اوج می‌رسد. شاعر معتقد است که ملت‌ها هر چه بخواهند و در مسیر آن پایداری کنند، به آن دست می‌یابند. سپس، با بیان دگرگونی‌ها و تحولاتی که دامنگیر طبیعت می‌شود، به مردم می‌آموزد که برای رسیدن به زندگی شرافتمندانه، آزاد و مستقل، باید از طبیعت درس گرفت و همچون بذر با حفظ روح زندگی در خود، در برابر تاریکی، سرما و دشواری‌ها، پایداری کرد و برای دستیابی به آینده‌ای روشن همه تلاش و توان خود را به

کار گرفت، زیرا اگر مردم شوق به زندگی داشته باشند، سرنوشت ناگزیر است، به خواسته آنان گردن نهد.

کتابنامه

الف - کتابها

- ۱- اسماعیل، عزالدین، ۲۰۰۴، «الاعمال الشعرية الكاملة في ديوان الشابي»، بیروت: دارالعودة.
- ۲- بدوی، مصطفی، ۱۳۶۹، «گزیده ای از شعر عربی معاصر»، ترجمه: غلامحسین یوسفی، یوسف بگار، تهران: اسپرک.
- ۳- الجابری، محمد صالح، ۱۹۷۴م، «الشعر التونسي المعاصر»، بیروت: الشركة التونسية للتوزيع.
- ۴- الجیوسی، سلمی الخضراء، ۲۰۰۱م، «الاتجاهات والحركات في الشعر العربي»، ترجمه: الدكتور عبدالواحد، لؤلؤة، بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربية، بیروت.
- ۵- الحاوی، ایلیا، ۱۹۷۴، «ابوالقاسم الشابی شاعر الحياة و الموت»، بیروت: دار الكتاب اللبناني.
- ۶- الشابی، ابوالقاسم، ۲۰۰۸، «الاغاني» تحقیق صلاح الدین الهواری، بیروت: دارالعودة.
- ۷- شکر، عالی، ۱۳۶۶، «ادب المقاومة»، ترجمه: محمدحسین روحانی، بیروت: نشر نو، تهران.
- ۸- طراد، مجید، ۱۹۹۴ م، «دیوان الشابی و رسائله»، بیروت: دار الكتاب العربي.
- ۹- الطریفی، یوسف عطا، ۲۰۰۹، «ابوالقاسم الشابی، حياته و شعره»، عمان: مكتبة الاهلية.
- ۱۰- عوض، ریتاف، ۱۹۸۳، «ابوالقاسم الشابی»، بیروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر.
- ۱۱- کرو، ابوالقاسم، ۱۹۹۶، «الشابی»، کفاح الشابی، دمشق: دار طلاس.
- ۱۲- _____، ۱۹۹۹، «موسوعة الشابی»، بیروت: دار صار.
- ۱۳- _____، ۱۹۹۸، «حياته و شعره»، بیروت: دار مكتبة الحياة.
- ۱۴- _____، ۱۹۹۸، «مقدمة نثر الشابی»، بیروت: دار صار.
- ۱۵- المقالح، عبدالعزيز، «عمالقة عند مطلع القرن»، بیروت: منشورات دارالآداب.

- ۱۶- میر قادری، فضل الله، ۱۳۸۵، «شعر تأملی در ادبیات معاصر عربی»، شیراز: انتشارات نوید.
- ۱۷- النقاش، رجاء، ۲۰۰۴، «ابوالقاسم شای ساعر الحب و الثورة»، القاهرة: اطلس.
- ۱۸- الهاشم، جوزیف و ...، ۱۹۸۱، «المفید فی الأدب العربی»، الجزء الثاني، بیروت: المكتبة و المطبعة الافریقیة.

ب- مجله‌ها

- ۱۹- رحماندوست، مجتبی، ۱۳۷۹ش، «رمان مقاومت»، مضامین و بایدها، مجله دانشگاه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۵۶، زمستان
- ۲۰- سنگری، حمید رضا، ۱۳۸۵، «ادبیات پایداری»، مجله سورة مهر، شماره ۳۹.
- ۲۱- سیدی، سید حسن، ۱۳۸۵ش، «شای و رمانتیسیم»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد، شماره ۱۵۵،
- ۲۲- صمود، حمادی، ۱۹۹۵، «الشعر العربی المعاصر فی تونس»، هیئته المنجم، معجم الباطین، بیروت: نشر عبدالعزیز مسعود الباطین، ط ۱.
- ۲۳- ناظمیان، هومن، ساختار داستانی و موسیقیایی در، «ارادة الحیاة»، مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ۱۳، زمستان ۱۳۸۸.